

«انجمن اسلامی دانشگاه امیر کبیر»

و حمایت از کارگران!

«کانون مستقل کارگری»

به دنبال پخش نامه سرگشاده کانون مستقل کارگری تحت عنوان «نامه سرگشاده به دانشجویان آزاده و تشکلهای مستقل دانشجویی» در تاریخ ۱۴ مرداد ۱۳۸۰ در سطح دانشگاهها و طرح ضرورت محکوم کردن سرکوب تظاهرات کارگران و لزوم حمایت تشکلهای و محافل مستقل دانشجویی و دانشجویان آزاده از خواست کارگران، و بازتاب گسترده آن در بین دانشجویان و استقبال دانشجویان از امر حمایت از کارگران، انجمن اسلامی دانشگاه امیر کبیر را برانداخت که شتابزده به جای محکوم کردن سرکوب کارگران و حمایت از خواستههای آنها، با هماهنگی خانه کارگر جلسه سخنرانی برای آقای محبوب ترتیب دهد تا بدین وسیله ابتکار عمل کانون مستقل کارگری را در این مورد خنثی سازد و فضای ایجاد شده به نفع کارگران را در دانشگاهها، به نفع سهامداران خانه کارگر تبدیل کند. انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی امیر کبیر طی گزارشی که از این جلسه داد، این جلسه را «در ادامه سلسله برنامه های تابستانی این انجمن دانست» اما کیست که نداند این عمل شتابزده به چه منظوری سازمان داده شده است.

بقیه در ص ۲

سایر صفحات:

ص ۲	نامه سرگشاده به دانشجویان
ص ۳	نامه سرگشاده به نویسندگان و وکلا
ص ۸	گانگسترهای عملیات ضد ایران
ص ۱۲	فقر و بیکاری در ایران

پیامبران عصر زوال

کیوان کاویانی

اخیراً موج ویروسهای ضد کارگری در اشکال مختلف دوباره سر از پوسته خود بیرون آورده و با تمام انرژی سعی در متوقف کردن جنبشهای انقلابی کارگری در سطح جهان و مشخصاً در ایران دارند. این ویروسها که به خودی خود نمی توانند ابراز وجود کنند، آنگاه که شرایط مناسب و یا سلول مورد نیاز خود را بیابند، به آن چسبیده واز آن هویت می گیرند. از یک طرف در پی گسترش خود درآمده واز طرف دیگر، متوقف کردن یک جنبش عظیم را در دستور دوباره خود قرار می دهند. این نوع آفات با پیدایش بورژوازی و به طبع آن طبقه کارگر همچون قارچ زائیده می شوند، می میرند و باز در شرایط مناسب دوباره پیدا می شوند. در ایران بطور مشخص چپهای سنتی که ریشه آنها را در استالینیزم می توان جستجو کرد، بارها و بارها با ارائه پیشنهادات بی ارتباط با جنبش در جریان طبقه کارگر، به دست وپای این جنبش پیچیده، حرکت آن را متوقف کرده اند. روزگاری با خط و مشی چریکی، جنبش دهقانی را بجای جنبش انقلابی کارگری قلمداد می کردند؛ بر فراز انبان پر ز فشنگ خود ایستاده و هر آنچه که در جنبش واقعی طبقه کارگرمی دیدند برای خود فرض کرده، خود را به جای طبقه ارائه می دادند. آنگاه که از فراز انبان خود به پائین افتادند، به چند دسته تقسیم گشتند. دسته ای از آنها وقتی که برخاست شاخه گلی در دست داشت و به سمت بورژوازی حرکت می کرد. دسته های دیگر، در تشویش خود همچنان سرگردان باقی مانده، به امید آنند تا شاید روزی جایگاه خود را پیدا کنند.

بقیه در صفحه ۴

«انجمن اسلامی دانشگاه امیر کبیر» و حمایت

از کارگران؟! از ص ۱

انجمن اسلامی در واقع با این کار خواست با یک تیر دو نشان بزند، یکی اینکه بر خانه کارگر به عنوان تنها تشکل کارگری و آقای محبوب تنها نماینده کارگران تاکید کند و به دانشجویان به قبولاند که خانه کارگر تشکل کارگری است و آقای محبوب هم نماینده کارگران؛ دوم اینکه با این جلسه سر و ته قضیه حمایت و محکوم کردن سرکوب کارگران را از طرف دانشجویان به هم بیاورد و بگوید ما در جهت حمایت از جنبش کارگری حرکت کردیم و «دانشجو، کارگر پیوندتان مبارک»!!! نه! سناریوی خوبی نبود، شما، کارگران و دانشجویان را دست کم گرفته اید. نامه های حمایت آمیز دانشجویان آزاده و محافل مستقل دانشجویی به کانون مؤید این ادعاست. محافل مستقل دانشجویی و دانشجویان آزاده به فلسفه وجودی خانه کارگر و نماینده های آن واقفند. انجمن اسلامی دانشگاه امیر کبیر تشکل کدام دانشجویان است که فکر می کند دانشجویان خانه کارگر را نمی شناسند و چنین سناریوهایی را طراحی می کنند؟ در همین نشستی که شما ترتیب داده بودید، آقای محبوب از هر دری صحبت کرد جز چگونگی رفع مشکلات نفس گیر کارگران، آقای محبوب چگونه نماینده ای است که بعد از عقب افتادن حقوق دهها هزار کارگر در سطح کشور به مدت ۱۰ ماه و حتی بیشتر، هیچ اطلاعیه اعتراضی، هیچ فراخوان سراسری کارگری، در جهت اعتراض به این بی حقوق و در جهت دریافت حقوق عقب افتاده کارگران صادر نکرد؟! زمانی هم که کارگران رفتند جلوی مجلس، ایشان از مجلس بیرون آمدند و جز وعده و وعید و سردواندن کارگران کار دیگری نکردند. در مقابل بی حرمتی که جلوی مجلس به صاحبان واقعی ثروت صورت گرفت، آقای محبوب کدام اعتراض جدی را صورت داد؟ بعد از سرکوب کارگران بارش اصفهان، ایشان کدام اعتراض را سازمان دادند؟ آقای محبوب اگر نماینده کارگران بود، بعد از اولین سرکوب کارگران از تمامی کارگران می خواست در جهت اعتراض به این عمل و در جهت حمایت از کارگران سرکوب شده، یک دقیقه فقط

یک دقیقه دست از کار بکشند تا سرکوب کنندگان بفهمند که دیگر نباید این حرکت تکرار شود. چرا نکرد؟ ترسید موقعیتش به عنوان دبیر یک سازمان دولتی به خطر بیافتد، ترسید حقوق و امکاناتش از بین برود؟ به همین دلیل است که در تمامی اعتراضات کارگری، کارگران، خانه کارگر را جا می گذارند؛ امروز حتی خود صاحبان خانه کارگر هم به فکر زدن مهر باطل به خانه کارگر هستند و در فکر غلم کردن یک تشکل دست ساز دیگرند. با تمامی این احوال چشم یاری ما که در نامه سرگشاده آمده بود، این بود که فقط دو خط بنویسید ما سرکوب کارگران را محکوم می کنیم، ما از خواست کارگران حمایت می کنیم. همین. این خواسته زیادی نبود که انجمن اسلامی دانشگاه امیر کبیر این همه خود را به زحمت انداخت. با این همه اگر زمانی انجمن اسلامی دانشگاه امیر کبیر خواست «در سلسله برنامه های تابستانی»... با مسائل واقعی کارگران آشنا شود؛ اگر خواست گام کوچکی در جهت شناخت مشکلات کارگران بردارد! نمایندگان واقعی کارگران حاضرند در جلساتشان شرکت کنند. نمایندگانی که دوشادوش کارگران در حرکت های اعتراضی حضور دارند و مورد ضرب و شتم قرار می گیرند و بعضی نیز متأسفانه در زندان بسر می برند!!!

۲۵ مرداد ۱۳۸۰

«نامه سرگشاده به دانشجویان آزاده و

تشکلهای مستقل دانشجویی»

بیش از ۵ سال است که از اولین اعتراضات کارگران نسبت به عقب افتادن حقوقهایشان می گذرد. بیش از ۵ سال است که کارگران شرکتهای مختلف در گیر در مشکلات مالی اند و عرصه زندگی روز به روز برایشان تنگتر می شود. بیش از ۵ سال است که اولیه ترین حق انسانی کارگران نادیده گرفته می شود و زمانی هم که کارگران اعتراض جدی به این وضعیت فلاکت بار می کنند پاسخشان باتوم و گاز اشک آور و گلوله است که نمونه های آن سرکوب اعتراض کارگران بارش و سیمین اصفهان و سرکوب اخیر و به خون کشیده شدن تجمع کارگران جامکو و شادانپور در جلوی مجلس بود.

در چنین شرایطی کارگران از اقشار مختلف جامعه چشم یاری و حمایت دارند، به ویژه از دانشجو

متوسل می شوند، بدانند که بالاخره در این مملکت اقتشاری هم هستند که نسبت به عمل سرکوب و خشونت واکنش نشان می دهند و خواهان تحقق خواست کارگرانند. بنابراین دخالت در این امر علاوه بر تاکید در جهت تحقق حقوق کارگران، می تواند در سیاست آتی خشونتگران و سرکوبگران نیز مؤثر باشد. محکوم کردن سرکوب کارگران و دفاع از خواسته های کارگران به معنای ایستادن در یک صف با کارگران در جهت تحقق اولیه ترین حقوق انسانی است. از طرفی هیچ جنبش آزادیخواهانه ای نتوانسته به اهدافش برسد مگر با حضور مؤثر کارگران، بنابراین تشکلهای مستقل دانشجویی و دانشجویان آزاده ای که واقعاً خواهان تحقق آزادی های اجتماعی هستند برای تحقق خواسته هایشان باید در صف متحد با کارگران بایستند. امروز زمینه ایستادن در صف متحد با کارگران وجود دارد. با ایستادن در این صف اعتماد متقابل کارگران را تقویت کنید.

«کانون مستقل کارگری»

۱۴ مرداد ۱۳۸۰

«نامه سرگشاده به کانون»

نویسندگان، کانون وکلا و انجمن

روزنامه نگاران»

ما خوب می دانیم که نه کانون وکلا و نه کانون نویسندگان و نه انجمن صنفی روزنامه نگاران هیچ کدام تشکلی یکدست نیست، خوب می دانیم که گرایشات مختلف در این تشکلهای عمل می کند و نیز خوب می دانیم که امروز وکلای آزاده، نویسندگان مردمی و روزنامه نگاران مستقل تحت چه فشاری بسر می برند؛ اما اگر کسانی به اسم نویسنده و روزنامه نگار قلم به مزد برای صاحبان زر و زور قلم می زنند، اگر کسانی به عنوان وکیل چیزی جز پول نمی شناسند و بند و ماده می جویند تا تفسیر جدید و قانونی برای صاحبان سرمایه پیدا کنند تا آنها بتوانند با درد سر کمتر هر سیاستی که می خواهند اعمال کنند، کارگران هم می خواهند روزنامه نگاران، نویسندگان و وکلای خود را در کنار خود داشته باشند. در شرایطی که شما به سر می برید

تشکلهای مستقل دانشجویی، چرا که امروز نام جنبش دانشجویی با مبارزه برای تامین آزادی ها و دموکراسی گره خورده است. تلاش و جانفشانی دانشجویان برای تامین آزادی و دموکراسی نه صرفاً برای صنف خود که برای کل جامعه، بر کسی پوشیده نیست. از طرفی امروز بافت دانشجویی جامعه ما فقط از لایه های مرفه جامعه نیست که دردها و خواسته های کارگران را درک نکنند. امروز دانشگاههای ما از لایه های مختلف و زحمت کش جامعه ترکیب یافته است که می تواند با در نظر گرفتن خاستگاه خود و با در نظر گرفتن حساسیتهای ویژه ای که خاصه دانشجویان است، معضلات و مشکلات کارگران را به خوبی درک کنند. از طرفی مبارزه برای گرفتن دستمزد، این اولیه ترین و شناخته شده ترین حقوق اجتماعی که امروز نادیده گرفته می شود، مبارزه برای تامین اجتماعات و اعتراضات، برای گرفتن همین حقوق اولیه و شناخته شده اجتماعی، بخشی از مبارزه برای تامین آزادی و دموکراسی است. بنا براین حمایت و پشتیبانی جنبش دانشجویی از کارگران نه تنها یاری رسانی به کارگران در جهت خواسته های کارگری است، که مبارزه برای تامین آزادی و دموکراسی مد نظر دانشجویان نیز هست. نمی توان برای تامین آزادی و دموکراسی مبارزه کرد اما به خواست کارگران که خواهان تحقق حقوق اولیه خود و به رسمیت شناخته شدن آن هستند بی تفاوت ماند. از اینروست که کارگران به ویژه از شما دانشجویان چشم یاری و حمایت دارند. همانطور که اطلاع دارید و در اطلاعیه کانون هم آمده بود در روز ۲۴ تیر ماه، کارگران برای گرفتن حقوق عقب افتاده یکساله خود جلوی مجلس تجمع کردند، پلیس ضد شورش به طرف کارگران تیر اندازی کرده و با پرتاب گاز اشک آور و باتوم اقدام به ضرب و شتم کارگران کرد. در مقابل چنین وضعیتی هر وجدان آگاه و شریفی نسبت به این تضییع حقوق واکنش نشان می دهد. کارگران به حق از دانشجویان آزاده چشم یاری دارند. نمی توان آزادی خواه بود و سرکوب کارگران را محکوم نکرد. محکوم کردن سرکوب کارگران به خاطر دریافت حقوق عقب افتاده یکساله خود جلوی مجلس و دفاع از خواست کارگران اولین گام در جهت یاری رسانی به کارگران است. این یاری رسانی به این معناست که آنها را که بجای متحقق کردن خواست به حق کارگران به سرکوب

پیامبران عصر زوال

از صفحه ۱

گل بدستان، زیرکانه از معنای بلشویزم (اکثریت) استفاده و خود را «اکثریت» فرض کرده و با این نام به جنگ با این مضمون پرداختند. ایشان که تا قبل از این، هویت خود را از اردوگاه استالینیزم و بطور مشخص برادر بزرگ این اردوگاه! درشوری گرفته بودند، اینبار بعد از فروپاشی دیوانسالاری (بوروکراسی) عریض و طویل استالینیزم واز نفی آن، به سوسیال دمکراسی رسیده اند و پیوسته برای وضعیت کنونی ایران نسخه سوسیال دمکراتیک می پیچند؛ در تحولات ایران همواره به بالا نگاه کرده و با گردن خسته ناامیدانه به دنبال کسی می گردند که با حمایت از او هویت خویش را بیان کنند. ایشان با آمدن خاتمی به وجد آمده، او را مسکنی برای درد گردن خود یافتند؛ به یکباره عطر جامعه مدنی خاتمی را بر لباس خود زده تا در این بازی شاید شریک شوند. فرمولهای نجابتبخش (۱) خود را از زیر آوار بحران سوسیال دمکراسی در اواخر قرن نوزده بیرون کشیده، گرد و غبار آن را گرفته، نام «سلوک گمشده» بر آن می گذارند. این سلوک گمشده چیست که اینک دوباره دفعتاً پیدا شده؟ اگر قبلاً «سوسیالیسم واقعاً موجود واردگاه سوسیالیسم» را در شوری سابق می دیدند، پس از فروپاشی استالینیزم اینک در این اردوگاه، «سوسیال دمکراسی واقعاً موجود واردگاه آن اسکاندیناوی» را فرمول نجابتبخش برای آینده ایران می دانند.

آیا این امر در ایران شدنی است؟

محور اصلی تفکر پیامبران اصلاح طلب براساس «عدم» بلوغ نهضت ورشد ناقص دمکراسی است. اما با نگاهی گذرا به سرنوشت سوسیال دمکراسی در همان کشورهای مورد نظر ایشان متوجه خواهیم شد که این عدم بلوغ نه درجنبش کارگری بلکه خصیصه بارز خود اصلاح طلبان سوسیال دمکرات است.

پس از جنگ جهانی دوم و آغاز بازسازی ویرانه های ناشی از جنگ، سرمایه داری بنا به برنامه خود، به فرصت طلایی ————— مورد

کارگران واقعا انتظار ندارند که کسی از شما در روز ۲۴ تیر ماه در دفاع از کارگران شادانپور و جامکو سخنرانی می کرد، اما این انتظار را دارند که امروز سرکوب کارگران را محکوم کنید. خواهان تحقق خواسته هایشان شوید. در جلسه کانون یا انجمن نامه سرگشاده کارگران مبتنی بر جلب حمایت و محکوم کردن سرکوب کارگران را طرح کنید یا اگر همه کانون یا انجمن در این مورد هم رای نیست، به عنوان بخشی از وکلا، نویسندگان یا روزنامه نگاران از کارگران حمایت کنید. بگذارید مردم وکلای کارگران، نویسندگان کارگران و روزنامه نگاران حامی خود را بشناسند.

«کانون مستقل کارگری»

۲۵ مرداد ۱۳۸۰

گسترش هماهنگی

با هماهنگ شدن حرکت اعتراضی کارگران شرکت صنعتی پاتله با اعتراضات گسترده و هماهنگ کارگران نساجی اصفهان، هماهنگی اعتراضات کارگری، به سطح استان کشیده شد؛ شرکت صنعتی پاتله واقع در شهرضای اصفهان است و در زمینه تولید سازه های صنعتی و دیگهای بخار و نصب و راه اندازی آنها فعالیت می کند، این شرکت وابسته به سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران است و ۵ ماه است که حقوق کارگران را پرداخت نکرده است. کارگران شرکت صنعتی پاتله به دلیل مخارج ناشی از رفت و آمد به اصفهان و عدم امکان مالی، نتوانستند در کنار کارگران نساج اصفهان، اعتراضات خود را سازمان دهند، اما هماهنگ با نساجان اصفهان در روز ۸ و ۹ مرداد جلوی شرکت در شهرضا اعتراضات خود را سازمان دادند. کانون مستقل کارگری معتقد است مدیریت با اخلاص در امر تولید، قصد دارد شرکت را ضررده جلوه دهد تا شرکت را با قیمت بسیار نازل به نور چشمی ها بفروشد. این اخلاص در زمینه بازاریابی و کارایی مدیریت کاملاً مشهود است. اخبار رسیده از جلسات مناقصات و قیمت مدیریت این شرکت در رابطه با مناقصات مبین این ادعا است.

«کانون مستقل کارگری»

۱۱ مرداد ۱۳۸۰

درآمدها از طریق بستن مالیات به «درآمد» ثروتمندان و استفاده آن بعنوان مزایای اجتماعی به «نفع» مردم کارگر و فقیر اجتماع. در نتیجه با صلح و دوستی و گذراندن قوانین لازم در دولت می توان تدریجاً خواسته های توده مردم را بدون انقلاب و خونریزی از بورژوازی گرفت.

متأسفانه این نظریه در اواخر قرن نوزدهم در میان سازمانهای مدافع طبقه کارگر جا افتاد و محکمترین پایگاه خود را در میان رهبری حزب سوسیال دموکرات آلمان یافت. دلیل آنهم این بود که در اواخر قرن نوزدهم، همانند دوران پس از جنگ جهانی دوم، سرمایه داری داشت یک دوران شکوفائی و پسر نعمت خود را سپری می کرد. در آلمان صنعت بسرعت در حال رشد بود و سرمایه داری آلمان به نیروی بازوی کارگران خود متکی، تا بتواند با قدرت هرچه بیشتر، گوی سبقت را از رقبا بدزد.

از اینرو، حزب سوسیال دموکرات آلمان با همکاری اتحادیه های کارگری، صدها هزار کارگر را برای گرفتن مزایائی مانند افزایش دستمزد، بیمه های اجتماعی و درمانی و کسب حقوق دموکراتیک مانند حق داشتن نماینده در مجلس، سازماندهی نمود. در آن مقطع، این دستاوردها که برای طبقه کارگر بسیار چشمگیر هم بود، مصداقی شد بر درست بودن این خط. بطوریکه برنشتاین، یکی از نظرپردازان با نفوذ درون حزب سوسیال دموکرات آلمان، مبارزه در راه سوسیالیسم انقلابی را بطور کلی ممنوع اعلام کرد. او مدعی بود که مارکس و انگلس کلاً در باره تمایل نظام سرمایه داری به بحران، اشتباه می کردند. برنشتاین معتقد بود که این شکوفائی همواره پایدار خواهد ماند.

روند این دید به آنجا کشید که حزب سوسیال دموکرات آلمان در جنگ جهانی اول به حمایت از دولت آن کشور بلند شد و عاقبت هم مجبور شد که در برابر کارگران از کارفرمایان و نظام حمایت کند. آخرین بیراهه ای که این جریان را از اردوی طبقه کارگر برای همیشه به دره بورژوازی پرتاب کرد، یکی کشتن دو پیشروی انقلابی، روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنخت بود و دیگری برخورد این حزب با بلشویکها در جریان انقلاب اکتبر.

اگر روزگاری مشخصه سوسیال دموکراتها کنترل اقتصاد به دست دولت بود تا از این طریق «فقر را عادلانه بین مردم تقسیم کنند»! امروز ایشان هر چه بیشترین کنترل را به عهده بخش

نظرش دست یافت! چطور؟ جنگ را آفرید تا نیاز به بازسازی مبرم گردد. بازسازی یعنی فروش کالای تولید شده، یعنی بگردش درآوردن مجدد اقتصاد سرمایه داری. موثرترین عامل پیشبرد این هدف، البته وجود نیروی کار کافی می بود.

دولتهای سوسیال دموکرات کشورهای اروپائی، به علت شکوفائی سرمایه داری در این دوران، توانستند به برخی از مطالبات صنفی و اجتماعی طبقه کارگر پاسخ مثبت دهند. اما کسب این مطالبات هرگز راه را برای رشد مبارزات سیاسی و طبقاتی باز نکرد. احزاب سوسیال دموکرات با کمک اتحادیه های کارگری سراسری خود، در واقع قیم مآبانه خود را نمایندگان کارگران کرده و اصرار می داشتند که می توانند حقوق کارگران را از طریق پارلمان و مبارزه آرام از بورژوازی بگیرند.

حقیقت اما اینست که به نظر مارکس و انگلس، ایجاد یک جامعه سوسیالیستی مستلزم برچیدن نظام کهن و بیرون کشیدن مالکیت از چنگ یک طبقه خاص و تقسیم عادلانه ثروت بین عموم مردم می باشد. آنان بر این اصل بودند که تنها از طریق یک انقلاب کارگری است که می توان پایه یک جامعه سوسیالیستی را ریخت. به نظر آنان، بحران انقلاب بطور غیرقابل اجتنابی از درون تضادهای بین طبقات در جامعه سرمایه داری بیرون میاید.

مارکس و انگلس از روی یک خصلت شیطانی و خونخوارصفت نبود که گذار از جاده صلح جویانه پارلمان بورژوازی را رد می کردند، بلکه دلیل آن این بود که در تاریخ هرگز سابقه نداشته که طبقه حاکمی قدرت و ثروت خود را دو دستی و از روی «منطق» تحویل طبقه دیگر دهد. بورژوازی، خود نیز صلح جویانه قدرت را از فتودالیزم نگرفت که مبارزات خونین و متمادی سرانجام به پیروزی بورژوازی منتهی گردید.

سوسیال دموکراتها اما، تحت لوای سوسیالیسم همیشه مدعی این بودند که راه صحیح مبارزه، انتقال تدریجی جامعه بسوی سوسیالیسم از طریق ایجاد رفهرم می باشد. حتی برخی از این رفهرمیستها قبول دارند که سرمایه داری خصلتاً بحرانزا است، اما معتقدند که از طریق گرفتن اکثریت مجلس و دولت، می توان رفهرمائی را پیاده نمود که این بحرانها را تخفیف دهد، مثل ملی کردن صنایع، اما در عین حال مصرفی کردن هرچه بیشتر جامعه برای گردش اقتصاد در کشور و یا بوسیله «تعديل» اختلاف

دانمارک در مقام سوم جای دارد. جوانه های فاشیزم در تمام دموکراسی ها بسرعت در حال رشد است، زیرا که سوسیال دموکراسی و فاشیزم با هم رابطه علت و معلولی دارند. بقول مارکس «اگر به دلائلی پرولتاریا با ضربهای کاری نتواند نظام فرسوده بورژوازی را سرنگون کند، آنگاه سرمایه مالی در مبارزه برای حفظ سلطه متزلزل خود کاری جز این نمی کند که خرده بورژوازی نابود شده ودست از امید شسته را بدل به ارتش کشتار جمعی فاشیزم بکند.» انحطاط سوسیال دموکراسی و انحطاط فاشیستی خرده بورژوازی، مثل علت و معلول به هم پیوسته اند.» (نقل از تروتسکی، بیانیه کمونیست در عصر حاضر). هرجا که مبارزات طبقه کارگر و مطالباتش سرکوب گردد، نژادپرستی نیز رشد می کند، بدون هیچگونه مانعی. گفته می شود راهپیمایی سال گذشته در سراسر نروژ بر علیه نژاد پرستی از زمان جنگ جهانی دوم تا کنون، بی سابقه بوده است. نگاه کنید به تظاهرات صد هزار نفری در «نیس» فرانسه و پاسخ سوسیال دمکراتها به آن. قرارداد «شنگن» که ساخته خود آنها بود توسط همین سوسیال دمکراتها زیر پا گذاشته شد تا با آن مانع ورود هزاران ایتالیائی مخالف اتحاد اروپا به فرانسه شوند. (نگاه کنید در آینده نزدیک، چهارده تا شانزده ژوئن، به پاسخ سوسیال دمکراتهای سوئد به انبوه تظاهر کنندگان که برای مقابله با نشست سران اتحادیه اروپا خود را از هر گوشه به آنجا خواهند رساند). البته، این تنها اشاره ای به گوشه هایی از کارنامه سوسیال دموکراسی است.

وضعیت اسفناک ایران باعث شده است که سوسیال دمکرات های ایرانی، کشورهای اسکاندیناوی را بعنوان مدینه فاضله خود فرض کرده این بهشت (۱) را به کارگران و زحمتکشان ایران وعده دهند. اما چگونه؟ پیشنهاد اصلاحات درون ساختار نظام سرمایه داری ایران، حتی در این حد که در اسکاندیناوی وجود داشته، امری است ناممکن و غیرعملی. اصرار به انجام این اصلاحات از طرف پیامبران نورس اصلاح طلب ایرانی، عوامفریبی است که بی ارتباطی آنها را با شرایط ایران، هر چه بیشتر عیان می کند. چرا؟ در نظام سرمایه داری جهانی کنونی که سرمایه داری ایران هم جزء وابسته آن است، طبقه کارگر ایران این استعداد را دارد و مانند کارگران هر کشور سرمایه داری دیگر، می تواند این نظام را نابود کرده و با ایجاد شوراها ساختن ساختمان سوسیالیسم را آغاز کند. اما بورژوازی لیبرال نمی تواند

خصوصی می گذارند. در کشورهای اسکاندیناوی مثلاً در نروژ با وجود بارندگی بیش از دویست وهفتاد روز در سال و آب فراوان، سوسیال دمکرات ها با پیشهاد استفاده از سوخت گاز برای تولید برق موجب سقوط دولت قبلی شده و اخیراً در مقابل خود جنبش وسیع محیط زیست را باعث شدند. این جنبش در تمامی کشورها با حکومت های سوسیال دمکراتیک بسیار فعال است. باز در نروژ می بینید که جنبش زنان برای مطالبات خود بسیار منسجم و پر قدرت در مقابل سوسیال دمکراتها ایستاده از ایشان می پرسند، چرا شصت درصد از صاحبان کار مایل به استخدام زنان نیستند؟ جنبش ضد جنگ نیز استوار در مقابل سوسیال دمکراتها می ایستد و خواهان خروج نروژ از ناتو می گردد.

در مقابل، سوسیال دمکراتها در جنگ بالکان شرکت کرده، بر سر بی گناهان صرب بمب می ریزند که از بی گناهان کوسوو حمایت کنند. قرارداد صلح اسلو برای حل اختلاف بین فلسطین و اسرائیل باز دست پخت همین سوسیال دمکراتها بود که نتیجه آن را همگان دیده اند. تصادفی نیست که در این کشور، جنبش طبقه کارگرنیز هیچگونه اعتمادی به اتحادیه ها ندارد، زیرا که سران این اتحادیه ها عوامل همین سوسیال دمکرات ها هستند. مثلاً چندی پیش سران اتحادیه ها با پرداخت کمک مالی هنگفت به سوسیال دمکرات های حزب کارگر، اعتراضات وسیعی را در بین کارگران ایجاد کردند.

اعتصاب سراسری کارگران برای دریافت «پانزده کرون» اضافه دستمزد، با سازش همین اتحادیه های سوسیال دمکرات، نهایتاً به «یک ونیم کرون» در ساعت پایان گرفت، با این توجیه که اضافه دستمزد باعث گرانی در کل کشور خواهد شد! این فرمول ابدی سوسیال دمکرات ها برای آنها مثل آچار فرانسه ای است که برای هر پیچی مناسب است. (رجوع شود به پاسخ مارکس به نامه پرودون تحت عنوان فقر فلسفه).

سوسیال دمکرات های کشورهای اسکاندیناوی، به قول مردم این کشورها، آنجا را به «ناتینگهام» تبدیل کرده اند و این طنز تلخ اشاره به مالیاتهای سرسام آور در این کشورها است. بعد از کشور فرانسه بالاترین آمار خودکشی در نروژ است. در زیر چتر همین سوسیال دموکراسی است که پدیده نژاد پرستی و راست افراطی در نروژ مقام دوم را بعد از اطریش، در اروپا داراست و

در کشورهای اسکاندیناوی آنچه که این یابندگان «سلوک گمشده» را مجذوب خویش کرده است، همان ظاهراً رعایت حقوق فردی است که سوسیال دمکراتهای ما آن را بجای رعایت حقوق طبقه و عدالت اجتماعی می خواهند به خورد کارگران و زحمتکشان ایران بدهند. تازه همین ظاهراً رعایت حقوق فردی در اینگونه کشورها نیز تناقض آشکار است، زیرا که در دعاوی مهم، این حقوق تنها وقتی می تواند احراز شود که دارائی، درآمد و موقعیت اجتماعی همگان یکسان باشد. در ثانی حکومت سوسیال دمکراسی که مدعی انحصار قدرت است، دستگاه قهر خود را برای رسیدن به هدفهای معینی از طریق زور برای شکستن اراده فرد به کار می برد. در نهایت، مطالبات کارگران و زحمتکشان در کشورهای سوسیال دمکراتیک، تقسیم عادلانه ثروت بین افراد جامعه است و سوسیال دمکراتها در بهترین حالت تنها توانسته اند فقر را بین آنها تقسیم کنند.

در میان افراد مستقل، گروه ها و احزاب ایرانی، بخصوص سازمان فدائیان اکثریت، مبلّغ اینگونه فکرهای هولناک بعنوان آلترناتیو برای آینده ایران میسراند. اینان که دیگر معلوم نیست برای چه کسی می خواهند «فدا» شوند و نسبت به چه چیز هنوز «اکثریت» هستند، با آنکه خود بخشی از مبلّغان استالینیزم در ایران بودند، اینک با فروپاشی استالینیزم، از نقد آن به رد بلشویزم و از نفی بلشویزم به نفی کل فلسفه مارکسیزم رسیده اند. «جمشید طاهری پور» از اعضای این سازمان، مقاله ای تحت عنوان «ضرورت یک نوازی» (بخوانید همنوازی با بورژوازی) با «گذار از سوسیال - اتوپی به سوسیال - دمکراسی»، سوسیال دمکراسی را آینده خویش می داند.

در این مقاله بی محتوا نویسنده سعی کرده است از نفی دوره چریکی خود به مدرنیزم برسد. در نهایت خواننده فقط می تواند متوجه این شود که ایشان تنها پوتین های چریکی خود را با کفشهای آدیداس عوض کرده اند، اما شیوه نگارش مقاله که با واژه های عاشقانه و عارفانه است، بیشتر به درد دلبری از دوشیزه زیبا روی می خورد تا یک نقد علمی. ایشان «جهان اندیشگی مدرنیت» را با به قول خود «جوهر شناخت شناسی لنین» مقایسه می دانند، بی آنکه اشاره کند که چگونه «جهان اندیشگی مدرنیت» در جهان با انسان پیگانه از خود قابل حصول است. ایشان بربریت و دیوانه خانه سرمایه داری را رنگ کرده، در بازار آزاد بعنوان

در شرایط امروز نظام سرمایه داری امپریالیستی، خواسته های سوسیال دمکراتیک داشته باشد. زیرا که امپریالیزم امروزه در حال پس گرفتن حقوقی است که در گذشته عطا کرده و دولتهای سوسیال دموکرات اروپا نه تنها در برابر آن کاری نتوانسته اند بکنند که خود مجریان دولتی این عقب نشینی ها می باشند. این دو رابطه علت و معلولی دارد، بطوریکه اولی، یعنی امپریالیزم هویت امپریالیستی و منافع خویش را آنگاه می تواند تعریف کند که بتواند کشورهای بسیاری را زیر نفوذ خویش باقی نگاه دارد و دومی یعنی نظام اقتصادی بورژوازی با تکنولوژی وابسته مادامی که بتواند این وابستگی را حفظ کرده، حافظ منافع امپریالیزم باشد حق حیات دارد. حالا چگونه است که سوسیال دمکراتها می خواهند در این ساختار اقتصادی وابسته، اصلاحات اساسی ایجاد کنند و ضمناً دمکراسی را هم رعایت کنند؟ آنگاه که شرکتهای عظیم فراملیتی برای استفاده از نیروی کار بسیار ارزان در ایران صدها کارخانه تأسیس کرده و مشغول به استثمار وحشیانه کارگران می شوند و کارگران در یک اعتصاب سراسری خواهان دریافت اضافه دستمزد و یا شش ساعت کارروانه می گردند، پاسخ سوسیال دمکراتها چه خواهد بود؟ اگر به این مطالبات تن در دهند، صندوق بین المللی پول و تجارت جهانی، گوش آنها را بیچیده و کلیه تسهیلات برای بقای سوسیال دمکراتها را بلوکه می کند و در صورتیکه پاسخ سوسیال دمکراتها به مطالبات کارگران منفی باشد و یا اصولاً حق اعتصاب و یا تشکل مستقل کارگری را منتفی اعلام کنند، این چگونه دمکراسی ای خواهد بود که آنها وعده می دهند؟

امروز در حالت گلوبالیزم (جهانی شدن سرمایه داری) این تجارت جهانی، صندوق بین المللی پول و گروه هفت هستند که سیاستهای اقتصادی را برای کشورهای دیگر دیکته می کنند. کمترین دستور آنها حذف کنترل و تمرکز دولت در اقتصاد و خصوصی سازی هرچه بیشتر اقتصاد است. حال آنکه سوسیال دمکراسی تنها می تواند از طریق کنترل و تمرکز دولتی بر اقتصاد، اصلاحات تخیلی خود را پیش ببرد. از یک طرف سرپیچی از دستورات اربابان سرمایه، امکان حیات سوسیال دمکراتها را منتفی خواهد کرد و از طرف دیگر سرپیچی از وعده های دمکراتیک به طبقه کارگر و زحمتکشان، از دست دادن امکان حیات ایشان است. سوسیال دمکرات های نابالغ اینگونه تناقضات را چگونه و به نفع چه طبقه ای حل خواهند کرد؟

گانگسترهای عملیات ضد ایران، کاندیداهای مورد نظر بوش

در روز ۲۷ ژوئیه، دولت بوش رئیس جمهور آمریکا از نمایندگان دموکرات سنای آمریکا خواست بر صلاحیت کاندیداهای سه پست دیپلمات رده بالا، رأی موافق دهند.

سخنگوی مجلس سنا از قول جوزف بیدن، رئیس کمیته روابط خارجی سنا، گفت که قرار است کاندیدائی جان نیگروپانتی بعنوان سفیر ایالات متحده آمریکا در سازمان ملل متحد، در هفته اول ماه اوت بررسی گردد. اما هنوز زمانی برای دو نفر دیگر، یعنی آتو رایش و الیات آبرامز مشخص نگردیده است.

آتو رایش کاندیدای پست معاونت وزارت امور خارجه آمریکا - در رابطه با کشورهای غربی و الیات آبرام کاندیدای مدیریت دفتر عملیات بین المللی، حقوق بشر و دموکراسی «شورای امنیت ملی» کاخ سفید، میباشند.

نیگروپانتی و رایش، هر دو کسانی هستند که در کمپین عملیاتی دهه ۱۹۸۰ بر علیه انقلابیون آمریکای مرکزی نقش مستقیم داشتند.

نیگروپانتی، در طول سالهایی که نیروهای دست راستی و ضد انقلاب نیکاراگوئه، پایگاهی در جنوب هندوراس داشتند، سفیر آمریکا در هندوراس بود و بطور غیر قانونی برای آنها از طرف دولت ریگان اسلحه فراهم میکرد.

سمت آبرام نیاز به تأیید نمایندگان مجلس ندارد. آبرام کسی است که به جرم دروغ گفتن به کنگره آمریکا در مورد روابط با ایران محکوم شده و سپس در سال ۱۹۹۲ بدست جورج بوش (پدر بوش فعلی) بخشش خورد.

آبرام در آن دوران، سمت معاون وزارت امور خارجه - در رابطه با غرب را هم داشت و با آلپورت نورث از نزدیک همکاری میکرد. آنها سازماندهنده فراهم کردن غیرقانونی اسلحه برای نیروهای ضد انقلاب بودند.

سمت رایش ریاست دفتر روابط دیپلماتیک عمومی بود که آژانس سی است وابسته به وزارت کشور. این آژانس بطور غیر قانونی مخارج تبلیغات به نفع ضد انقلابیون آمریکای مرکزی را چه در داخل ایالات متحده و چه در سطح بین المللی تأمین میکرد.

مدرنیته ارائه می دهند. از «ناحیه جنبش مدنی» «واقعیت اصیل و اساسی» را برای ورق زدن جنبش آینده خودشان وهم مردم میهنشان استنتاج می کنند. از ناحیه همین جنبش به «فرهنگ اصلاح، علنیت و قانون گرایی - به نوزائی سوسیال دموکراتیک فراخوانده می شوند» ایشان فراموش می کنند توضیح دهند مدرنیته واقعاً موجود، چگونه توانسته بود مارکسیزم را نفی کند و همزمان با وجود این مدرنیته نیاز باشد که فرهنگ اصلاح، علنیت و قانون گرایی را جاری کند. اصولاً چه چیز باید اصلاح شود و چرا با وجود مدرنیته موجود، باید اصلاح شود. این مدرنیته اگر می تواند مارکسیزم را نفی کند، اصولاً دیگر چه نیازی به اصلاح و اصلاحات دارد؟ آیا بربریت موجود حتی در شکل اصلاح شده آن می تواند سوسیالیزم علمی را نفی کند؟ این را باید از چهار میلیون انسان گرسنه روی زمین پرسید. این مدرنیته! نیز افرادی مثل «دکتر مازیار بهروز» را مدرن! و ایشان را یابنده «سلوک گمشده» کرده است. ایشان نیز از فروپاشی استالینیزم نتیجه شکست بلشویزم و به دنبال آن مارکسیزم را می گیرند. پرسیدنی است، چرا سوسیال دموکراسی یا «سلوک گمشده» اصولاً گمشده بود! و از گم شدن آن نتیجه شکست آن گرفته نمی شود؟ اما با فروپاشی استالینیزم در شوروی، نتیجه شکست مارکسیزم لنینیزم گرفته می شود و دفعتاً «سلوک گمشده» دوباره پیدا می شود. این سلوک، گم - باد، به. ایشان مارکسیزم را یک ایدئولوژی شکست خورده می پندارند. در صورتیکه مارکسیزم اصولاً ایدئولوژی نیست، چه رسد به شکست آن. ایدئولوژی در واقع همان آگاهی کاذب، همان «سلوک گمشده» و سوسیال دموکراسی است. این ایدئولوژی و یا آگاهی کاذب بورژوازی متعلق به ایشان است که با سیمان اخلاق و پندهای «هومری» قصد شکسته بندی نظام در حال زوال سرمایه داری را دارند. موعظه های ایشان در تحلیل نهائی چیزی نیست جز بردگی و انقیاد. سوسیالیزم اما علمی است که این نظریه ها را دیر زمانی پیش، به چالش گرفت. سوسیالیزم فلسفه عمل است، فلسفه پراتیک.

تابستان ۱۳۸۰

شبکه همبستگی کارگری

<http://iwsn.topcities.com>

«عمل کارگری» شماره ۳ به زودی انتشار می یابد

دروغگوی محکوم

بی پرواترین حرکت بوش در انتخاب کاندیداها، بعد از جان اشکرافت به سمت دادستان کل کشور، انتخاب آبرام میباش. در طول دهه ۱۹۸۰ آبرام بارها در کنفرانسهای مطبوعاتی و نشستهای کمیته نمایندگان کنگره آمریکا از سیاستهای ریگان، رئیس جمهور وقت آمریکا، دفاع نموده و خواهان مسلح کردن فاشیستهای نیکاراگوئه برای سرکوب مردم آن کشور شد. فاشیستهای نیکاراگوئه در طول ۱۰ سال، حدود ۱۰ هزار نفر را کشتند.

بقول مری مک گروری، در این جلسات، آبرام «از ادامه وجود جوخه های اعدام و دیکتاتورهای آن دفاع کرده، وجود کشتارهای جمعی را رد نموده و در باره فعالیتهای غیر قانونی آمریکا در دفاع از ضد انقلابیون نیکاراگوئه دروغ میگفت. آبرام مخالفان خود را «کور و ساده لوح میخواند...».

آبرام هرگز از کرده های خود پشیمان نگشته و همواره در فعالیتهای غیرقانونی که باعث کشته شده هزاران انسان و خرابی های گسترده میشد، دست داشت. او یکی از کسانی بود که همیشه در جلسات «سیا»، شورای امنیت ملی و وزارت خارجه حضور داشت. در این جلسات چگونگی کمکهای نظامی به این ضد انقلابیون تعیین میشد. حتی زمانیکه کنگره آمریکا، پشت سر هم دوباره گذرانیده و اینگونه اقدامات را غیرقانونی اعلام کرد، این کمک از طریق دولت ریگان ادامه پیدا کرد. مسئول این عملیات در آن زمان، آلپورت نورت بود.

آبرام در آنزمان، بعنوان یکی از مسئولان بالا رتبه دستگاه ریگان، بارها در برابر کنگره آمریکا قرار گرفت و سوگند یاد کرد که هیچگونه عملیاتی غیرقانونی ای که مخالف تبصره های آورده شده باشد، انجام نشده و تنها کمک آمریکا به ضد انقلابیون نیکاراگوئه، جنبه کمکها «انسانی» داشته است. آبرام هم مانند آلپورت نورت در زمینه هایی دروغ میگفت که خود مستقیماً در آنها فعال بود.

پس از ۴ سال رسیدگی به جنایاتی که آبرام مرتکب شده بود، بالاخره در سال ۱۹۹۱ او به دو مورد کوچک از جرائم خود، در رابطه با حمایت از ضد انقلاب ایران، اعتراف کرد که به مجلس دروغ گفته بود.

سختگوی کاخ سفید آبرام را «یک دیپلمات بی نظیر» نامید و رئیس جمهور هم این جرائم را «مسائل گذشته» بشمار آورد.

فناویکهای ضد کاسترو

نیگروپانتی و رایش نیز مانند آبرام شخصیهایی سیاسی منفوری هستند، ولی به اندازه او چهره شناخته شده ای در جامعه ندارند. رایش یک آمریکایی اهل کوبا است که از سال ۱۹۶۰ و از سن ۱۵ سالگی در شهر میامی ایالات فلوریدا، در تبعید بسر برده است. او از جمله فاشیست ترین عناصر ضد کاستروی میباش. پستی که به او داده شد، بخصوص از طرف دو سناتور اهل میامی و نیز سناتور «جسی هلمز» و رئیس دفتر روابط خارجی سنای آمریکا مورد تأیید بود.

کمیته ای که از طرف مجلس عوام و سنای آمریکا برای رسیدگی به جرایم رایش تعیین گردید، واحد عملیاتی وزارت خارجه را که زیر نظر او عمل میکرد، مشمول شماری از محکومیتها در زمینه تبلیغات مخفی و غیرقانونی این واحد در دفاع از ضد انقلابیون ایران، نمود. اما با سرپوش گذاشتن بر فعالیتهای غیرقانونی شخص رایش، این کمیته او را از محکومیت مبرا کرد. لذا این واحد بطور کلی منحل و رایش به عنوان سفیر آمریکا در ونزوئلا، از مهلکه و آبرو ریزی بیشتر رها گردید.

رایش، طی ده سال گذشته، سازماندهنده جریانات ضد کاستری بوده و «شورای تجاری مابین کوبا و ایالات متحده» و «مرکز دولتی بودجه برای کوبایی آزاد» را بنیاد گذاشته است. او نمایندگی بخش لیکور «باکاردی و شرکاء» را هم داشت که بدست دولت کاسترو ملی شد.

کاندیدایی رایش در دستگاه بوش، به قول یک نظریه پرداز، نشانگر کوبایی شدن سیاست آمریکا در آمریکای لاتین است که همه چیز را از دریچه نفرت به کاسترو میبیند.

رایش در طول سفارتش در ونزوئلا موفق شد تا طرح فراری دادن «اورلندو بوش»، تروریست آمریکایی کوبایی الاصل را از زندان ونزوئلا بدهد. اورلندو بوش کسی است که طرح بمبگذاری یکی از هواپیماهای خطوط هوایی کوبا را که یک جت مسافری بود، در سال ۱۹۷۶ به اجرا درآورد و در نتیجه، تمام مسافران آن در هوا از بین رفتند. در پی این فرار، جورج بوش بزرگ نیز به او بخشش داد.

تبهکار حرفه ای

مهمترین پست اما، سمت نیگروپانتی در سازمان ملل است. نیگروپانتی تمام عمر خود را صرف خدمت به امپریالیزم نموده و

افزایش یافت. برای این منظور، نقش نیگروپانتی این بود که بطور مرتب و کتبی، با استفاده از مهر سفارت آمریکا، اعمال حکومت هندوراس را بر علیه انقلابیون، در چارچوب قوانین حقوق بشر آمریکا تأیید میکرد. با وجود آنکه سفیر ماقبل او، جک بینز، از اختناق که دولت نظامی هندوراس بوجود آورده بود، اخطار داد، اما نیگروپانتی همچنان وجود جوخه های اعدام، زندانی های سیاسی و قتل های سیاسی را رد میکرد.

او در یک همکاری نزدیک با ژنرال گوستاو الوارز مارتینز، رئیس کل نیروهای نظامی هندوراس، توانست سربازان آن کشور را به مدرسه نظامی آمریکایی در هندوراس، جایی که سربازان را از نظر روحی و روانی برای جنگ، خرابی و تجاوز به حقوق بشر انسانها، از جمله شکنجه و آدم دزدی آموزش میداد، بفرستد. در سال ۱۹۸۳، دولت آمریکا به ژنرال مارتینز مدال لیاقت و شایستگی داد.

جوخه های اعدام «سیا»

«سیا»ی آمریکا، گردان ۱۶-۳ معروف را در هندوراس بوجود آورد، تا اپوزیسیون سیاسی ضد جنگ علیه نیکاراگوئه را دستگیر و اعدام نماید. ژنرال لوئی آلونزو دیسکوآ الویر که فارغ التحصیل مدرسه آمریکایی مذکور بود، بنیانگذار و فرمانده گردان ۱۶-۳ گردید. بر اساس تحقیقات و گزارش روزنامه «بالتیمور سان» در سال ۱۹۹۵، این گردان صدها تن از مردم هندوراس را دزدیده، شکنجه کرده و سپس کشته بود. در بازجویی ها از «شوگ الکتریکی و وسایلی که ایجاد خفگی میکرد، استفاده میشد. زندانیان اغلب کاملاً برهنه بودند و هرگاه وجودشان بی حاصل میشد، کشته شده و در قبرهای نامعلومی دفن میشدند.»

در تحقیقات «بالتیمور سان» آمده که تنها در سال ۱۹۸۲، سالی که نیگروپانتی، به مدت یکسال تمام، سفیر آمریکا در هندوراس بود، روزنامه های هندوراس خبر حداقل ۳۱۸ مورد حمله ارتش را گزارش کردند. این حملات خارج از محدوده فعالیت نیروهای نظامی قرار میگرفت. با وجود این سفارت آمریکا، رعایت حقوق بشر را در هندوراس تأیید نموده، «پرونده درخشان» آنرا ستود. بطوریکه همکاران سفارتی نیگروپانتی در هنگام تهیه این گزارشات، با تمسخر میگفتند که این تأییدیه در باره کشوری مثل نروژ است، نه هندوراس. ریک چیدستر، یکی از همکاران پیشین او، به «بالتیمور سان» گفت که به او دستور داده شد تا در گزارش سال ۱۹۸۲ خود، هرگونه اتهام به شکنجه و اعدام را

در شماری از جنایات بعد از جنگ جهانی دوم دست داشت. از جمله ۹ سال مأموریتش را در وزارت امور خارجه در دوران جنگ ویتنام و ۵ سال را در آمریکای مرکزی، میتوان نام برد.

لیست سمتهای او در گذشته، گویای نقش او در دستگاه دولت این رئیس جمهور خواهد بود:

۱- بین سالهای ۱۹۶۴ تا ۶۸، مأمور دفتر سیاسی سفارت آمریکا در سایگون.

۲- بین سالهای ۱۹۶۹ تا ۷۱، دستیار «هنری کیسینجر» در «قرارداد پاریس» با ویتنام شمالی.

۳- بین سالهای ۱۹۷۱ تا ۷۳، مسئول امور مربوط به ویتنام در «شورای امنیت ملی» در دوره کیسینجر.

۴- بین سالهای ۱۹۷۳ تا ۷۵، در سفارت آمریکا در اکوادور (در گزارشات آمد که در این دوران، دلیل قطع همکاریش با وزارت خارجه کیسینجر این بود که او با قرارداد پاریس مخالف بود. به نظر او این قرارداد بیش از اندازه به نفع ویتنام شمالی تمام شده بود.

۵- بین سالهای ۱۹۸۰ و ۸۱، معاون وزیر امور خارجه آمریکا در امور آسیای شرقی و منطقه اقیانوس آرام.

۶- بین سالهای ۱۹۸۱ تا ۸۵، سفیر ایالات متحده آمریکا در هندوراس.

۷- بین سالهای ۱۹۸۷ تا ۸۹، معاون رئیس جمهور در امور امنیت ملی. در این زمینه او گزارش کارهایش را به کالین پاول میداد.

۸- بین سالهای ۱۹۸۹ تا ۹۳، سفیر آمریکا در مکزیک.

۹- بین سالهای ۱۹۹۳ تا ۹۷، سفیر آمریکا در فیلیپین.

نیگروپانتی اکنون بازنشسته است. اما ماهیت او را میتوان در زمان مأموریتش در هندوراس بعنوان سفیر آمریکا شناخت. با توجه به اینکه هندوراس کشوری بود کاملاً تحت سلطه شرکتهای آمریکایی، نقش سفارت آمریکا در آن کشور، تأثیر مستقیم در سیاست داشته و حتی افراد را به ریاست جمهوری رسانده ویا از آن سمت برکنار کرده است.

ارتش هندوراس به دستور نیگروپانتی برای تروریستهای ضد انقلاب، کمک و پوشش فراهم میکرد. اگر نگوییم به تشویق او، باید بگوییم با سکوت او، ارتش هندوراس بطور بسیار منظم، آواره های جنگی السالوادور را همچون اپوزیسیون داخلی به قتل میرساند.

در دوران سفارت نیگروپانتی در هندوراس، کمکهای نظامی آمریکا به آن کشور از ۴ میلیون دلار به ۷۷/۴ میلیون دلار

دستورات دولت خود، مورد کیفر قرار گیرند، آن وقت همه ما گرفتار خواهیم شد.»

انتخاب این سه گانگستر ضد کمونیست، نشاندهنده چهره واقعی «دیپلماتهای حرفه ای» آمریکا، بخصوص در آمریکای لاتین است و در عین حال علامت خطری است در رابطه با سیاست های بوش -استفاده از روشهای متداول در دهه ۱۹۸۰، مثل جوخه های اعدام، انهدام و ترور- که میباید اکنون با انبوه مشکلات موجود در بحران سیاسی کشورهای کلمبیا، اکوادور، آرژانتین و همینطور در سطح بین المللی دست و پنجه نرم کند.

سارا قاضی

از: سایت WWSW در تاریخ ۱ اوت ۲۰۰۱

اعتراضات توده ای مردم برعلیه پلیس

روز سه شنبه ۲۴ ژوئیه هزاران جوان، پدرومادرهای آنها و اتحادیه های کارگری در شهرهای مختلف ایتالیا برعلیه برخورد ددمنشانه پلیس در تظاهرات جنوا که منجر به کشته شدن «کارلو جیولیانی» یک جوان ۲۱ ساله گردید، به اعتراض بلند شدند. در میلان ۱۰۰ هزار نفر، در رم ۴۰ هزار نفر، بیش از ۳۰ هزار نفر در ناپل، ۱۰ هزار نفر در منطقه ممنوعه مرکز شهر جنوا، ۶ هزار نفر در تریسته، ۵ هزار نفر در پالمو و ۷ هزار نفر در برسچیا.

شعار اصلی فقط یک کلمه بود: «قاتلان». روی پلاکارد یکی از تظاهرکنندگان، نقشه ایتالیا با خونی که از سر کارلو جیولیانی روان شده بود، ترسیم و نام یکی از کتابهای رئیس دولت نئولیبرال ایتالیا، برلوسکینی، تحت عنوان «ایتالیایی که من در نظر دارم» هم زیر آن نقشه نوشته شده بود.

اما مسئله تنها بر سر کشته شدن این جوان ۲۱ ساله نبود، بلکه موضوع تجاوز به حقوق دموکراتیک هزاران مبارزی است که در حمله وحشیانه مأموران فاشیست دولت ایتالیا در روز ۲۱ ژوئیه به مدرسه «آرماندو دیاز» نیز میباشند. در این حمله، مأموران مسلح، ابتدا مردم را مضروب کرده و سپس به دستگیری آنان پرداختند. تا زمان تهیه این گزارش، هنوز نام و تعداد این اشخاص به دفتر وکلای عمومی جنوا اعلام نگردیده بود.

مردمی که در این اعتراض شرکت کردند، الزاماً کسانی نبود که در تظاهرات ضد سران گروه ۸ شرکت کرده بودند، بلکه پدر و مادرانی بودند که معتقد بودند، اتفاقی که برای کارلو جیولیانی افتاد، میتوانست برای فرزندان آنها هم بیافتد. حقیقت آنچه که تا

حذف کند. یکی از قانونگذاران مجلس هندوراس از اینکه آمریکا اینگونه مسائل را محکوم نکرده بود، شکایت کرد. نیگروپانتی در جواب چنین گفت: «با تو و بقیه شما هستم. چیزی که شما پیشنهاد میکنید، یعنی بقدرت رسیدن کمونیسم در این کشور».

قابل توجه است که بمحض کاندیدا شدن نیگروپانتی، چندین عضو گردان ۱۶-۳ که از مدتها پیش ساکن ایالات متحده بودند بطور ناگهانی و بسیار سریع از آمریکا اخراج شدند. در ماه فوریه امسال، وزارت کشور آمریکا ویزای اقامت ژنرال دیسکوا را که بنیانگذار گردان ۱۶-۳ بود، لغو نمود. دیسکوا سفیر هندوراس در سازمان ملل متحد بوده و پس از پایان دوره این پست، در آمریکا زندگی میکرد. دیسکوا هم در جمع عمومی خبرگزاریهای جهانی با تأیید بر اینکه گردانده و مسئول تمام اعمال جوخه های اعدام او ایالات متحده آمریکا بوده است، تلافی کرد.

شکنجه گر دیگری بنام خوان لارا که از شاگردان «سیا» بود وبه علت بازگشت غیرقانونیش به خاک آمریکا، اکنون در یکی از زندانهای ایالت فلوریدا در حبس بسر میبرد. پس از پایان دو سال محکومیتش دوباره به هندوراس برگردانیده خواهد شد. به این دلیل او تقاضای پناهندگی سیاسی کرده و علت آنرا هم شناخته شدن چهره خود در شرایط فعلی اعلام و افزوده است که در اینصورت با بازگشت به هندوراس جاننش در خطر خواهد بود. اما قاضی دادگاه این خواسته او را مبنی بر نداشتن دلایل محکم رد کرده است.

با وجود چنین پرونده سیاهی، کاندیدایی نیگروپانتی از طرف بسیاری از نمایندگان دموکرات و جمهوریخواه مورد استقبال واقع شده است. حتی ریچارد هولبروک، سفیر آمریکا در سازمان ملل متحد، کاندیدایی او را «بسیار عالی.....مناسب برای سازمان ملل متحد، مناسب برای ارتباطات خارجی» دانسته و میافزاید: «و من معتقدم که مفید برای ایلات متحده آمریکا خواهد بود». هولبروک در ویتنام هم - اطاقی نیگروپانتی و در «شورای امنیت ملی» کیسینجر، همکار او بود.

هولبروک همچنین افزود که نیگروپانتی در سال ۱۹۸۹ و ۱۹۹۳، علیرغم مخالفتی که بر اثر سابقه او وجود داشت، بارها بوسیله مجلس که اکثریت آن را دموکراتها داشتند، تأیید شد. بنابراین او میگوید: «چرا حالا باید مشکلی داشته باشد؟»

اعضای کابینه کلینتون هم چنین نظر دادند: «ما به یک حرفه ای در کار احتیاج داریم. اگر دیپلماتهای حرفه ای به علت اجرای

نگاهی به آمار

فقر و بیکاری

رئیس سازمان بهزیستی گفت: ۱۶ میلیون نفر از افراد جامعه زیر خط فقر به سر می برند. (روزنامه ایران اسفند ۱۳۷۹)
گزارش بانک مرکزی: کسانی که در آمد آنها زیر ۱۴۰ هزار تومان باشد، زیر خط فقر زندگی می کنند.
(روزنامه جام جم ۹ اسفند ۱۳۷۹)

هم اکنون ۱۲ میلیون نفر فقیر، سه میلیون نفر بیکار و دو میلیون نفر معتاد در کشور وجود دارد که از مجموع بیکاران کشور یک میلیون نفر آنها دارای مدرک لیسانس و ده هزار نفر پزشک جوان هستند. (هفته نامه صدا آذر ماه ۱۳۷۹)

مولود بیات (دبیر اجرایی همایش پرستاری بیماریهای داخلی) گفت: در حدود ۱۷ هزار پرستار در کشور بیکارند. (جمهوری اسلامی ۱۳ اردیبهشت ۱۳۸۰)

نرخ بیکاری در سالهای ۱۳۴۵ تا ۱۳۷۵ ۳/۹ درصد بوده است. در طول سالهای ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۸ این نرخ به ۱۵ درصد رسیده است. فاطمه نظیفی کارشناس مسایل اقتصادی گفت: بیش از ۲۸۶ هزار نفر از بیکاران کشور دارای مدرک عالی هستند. این در حالی است که تعداد بیکاران در سال گذشته (۷۸) به ۲ میلیون و ۸۷۴ هزار نفر رسیده است و نرخ بیکاری نیز به بالای ۱۶ درصد افزایش یافت. (دوران امروز ۲۷ آذر ۱۳۷۹) بر طبق برنامه سوم توسعه دولت خاتمی باید در سال ۷۹، ۵۰۰ هزار فرصت شغلی ایجاد شود که این کار نه تنها تحقق نیافت بلکه ایجاد بیش از ۱۵۰ هزار فرصت شغلی نیز از سال جاری به سال ۸۰ موکول شده است. (کیهان ۹ فروردین ۱۳۸۰) در حال حاضر ۲۱ میلیون دانش آموز در مقاطع مختلف تحصیلی داریم که ۵ میلیون نفر آنها در مقطع دبیرستان به تحصیل مشغولند و به این ترتیب تا پایان برنامه سوم توسعه ۵ میلیون دانش آموز به جمع بیکاران کشور می پیوندند و در صورت اجرا نشدن طرحهای اساسی نرخ بیکاری در ۸۳ به ۲۴ درصد می رسد که در این صورت کشور با بحران جدی مواجه می شود. (همشهری ۲۶ تیرماه ۱۳۷۹)

رنوا راسخ

کنون به دروغ پنهان شده بود، اکنون روز به روز آشکارتر میگردد و آن اینستکه: استراتژی دولت و پلیس برای روزهای اجلاس سران ۸ کشور در جنوا این بود که کل جنبش را مورد حمله قرار دهند.

اما این واقعیت هنوز برای همه روشن نشده است. تظاهرکنندگان پاسیویست و اومانیست، چه در تظاهرات ضد سران ۸ کشور و چه در این تظاهرات، مرتب بر «ضد خشونت» بودن خود تکیه داشتند. گویی با این روش، میخواستند با «خشونتی» که باعث عکس العمل پلیس شد، فاصله بگیرند.

این حرکت، یعنی افتادن در دام تبلیغات نظام و باعث میشود که منبع اصلی آغاز خشونت، مشخص نگردد. در تظاهرات ضد سران ۸ کشور، حتی اگر «بلوک سیاه» هم وجود نداشت، پلیس برای داشتن بهانه حمله به تظاهرکنندگان اصلی، خود چنین «بلوک»ی را میافرید. در واقع شواهد گویا آنستکه «موانع سیاه» را مأمورانی که از کارائیب بدستور دولت آمده بودند، بوجود آوردند تا جو را تحریک کننده نمایند.

این تظاهرات در واقع جان تازه ای به حرکتی داد که در روزهای نشست آن سران در جنوا، توسط خشونت شدید پلیس سرکوب گردید. یکی از شعارهای مردم این بود که: «شما فکر کردید که کارلو را کشتید و تمام شد. اما او در قلب تک تک ما زنده خواهد ماند.»

اما آنچه که مسلم است، اینستکه انتقام کارلو در واقع زمانی ستانده میشود که نظامی که او را به قتل رساند، بطور کلی برکنده شود. این نیز به معنای برانگیختن طبقه کارگر در حرکتی انقلابی با برنامه ای انقلابی، در ابعاد بین المللی است.

جنبش ضد جهانی شدن سرمایه باید با جنبش مبارزاتی طبقه کارگر هر کشور پیوند خورده و تبدیل به مبارزه ای طبقاتی بر علیه امپریالیزم در ابعاد جهانی گردد. در غیر اینصورت محکوم به شکست بوده و امپریالیزم را بر علیه طبقه کارگر و زحمتکشان در سطح جهانی گستاخ تر میکند.

سارا قاضی

کسب خبر از سایت workerpower به تاریخ ۲۷ ژوئیه ۲۰۰۱